ورقی از تاریخ زندگانی

خواجه احمد بن حسن میمندی ملقب بشمس الکفاة

چنانکه در تواریخ مسطور است سلطان مسعود غزنوی بعد از استقرار در سریر سلطنت وقتل حسنک وزیر مصمم شد که خواجه احمد بن حسن میمندی ملقب بشمس الکفاة را که مدتی وزارت پدرش سلطان محمود را بعهده داشت بوزارت برگمارد خواجه احمد مدت ۱۸ سال در زمان سلطنت محمود درمسند وزارت متمکن بود تا اینکه بعضی از امرا و بزرگان مملکت باوی بنای عداوت و دشمنی نهاده و در خدمت سلطان از وی بد گوئیها کردند از جملهٔ آنها آلوتاش حاجب و امیر علی خویشاوند بودند که در مجلس سلطان بغیبت او پرداخته بهمتهای فراوان در حق خواجه وارد نمودند تا سلطان بعزل او حکم داده و در یکی از قلاع مستحکم هندوستان محبوس شد وتاوفات سلطان محمودو در زمان سلطنت کوتاه پسرش محمدهمچنان در حبس میزیست در سال ۴۲۲ چنانکه اشاره شد مسعود همینکه در تخت سلطنت مستقر گردید بیکی از هرات فرستاده و خواجه را بدرگاه خواست و پسر وی عبد الرزاق را هم که در قلعهٔ (تندنه) محبوس بود آزاد ساختند خواجه در [illegible] بخدمت مسعود رسید سلطان خواجه را تکلیف قبول وزارت کرد [illegible] نموده و جواب داد که من پیر شده‌ام و از من این کار هیچ [illegible] که هیچ شغلی قبول نکرده و گوشه [illegible] و در تکلیف خود اصرار ورزید گفتگو و مذاکرهٔ [illegible] بعمل آمد و [illegible] پیغام میان سلطان و خواجه بوسهل زوزنی بود که از اول جلوس مسعود دستی در کارهای دولتی [illegible] بعد [illegible] مشکان استاد بیهقی که بنابگفتهٔ همین مورخ

شخصی امین و متدین و درستکاری بوده است در امر میانجیگری و آوردن پیغام و بردن جواب بنا بدر خواست خواجهٔ میمندی با بوسهل زوزنی همکاری میکرده است و وارد نمودن خواجه بونصر مشکان رادر قضیهٔ مذاکرات خود باسلطان مبنی بر سوء ظنی بوده است که وی از زوزنی داشته و از باطن و مقاصد سوء وی بیمناک بوده است بیهقی بوسهل را یک شخص نادرست و متقلب و با صطلاح امروزه بد جنس معرفی مینماید بهر حال خواجه از جمله عذرهائی که آورد یکی آن بود که قسم خورده است که شغل دولتی قبول ننماید سلطان متعهد شد که کفارهٔ سوگند ها را بدهد آخرالامر خواجه گفت اگر چاره ای نیست از پذیرفتن این شغل ، شرایطی در کار است که اگر سلطان اجازت دهد بنویسم و سلطان بخط خود جواب دهد سلطان قبول فرمود پس بنا براین شد که خواجه صورت شرایط خود را نوشته و تقدیم حضور سلطان نماید و سلطان در زیر هر یک از شرایط قبول نمودن خود را امضاء و بآخر آن ایزد عز ذکره را یاد کند که وزیر را بر آن نگاه دارد و علاوه بر این سند که آنرا بیهقی در تاریخ خود (مواضعه) یاد میکند سند دیگری هم بعنوان سوگندنامه از طرف وزیر امضاء گردید راجع بامضای این دو سند که مقدمه و شرط تصدی وزارت خواجه احمد بود بیهقی چنین مینویسد :

«و دیگر روز خواجه بیامد و چون بار بگسست بطارم آمد و خالی کرد و بنشست و بوسهل وبونصر مواضعه پیش او بردند امیر دویت و کاغذ خواست ویکیک یکیک باب از مواضعه را جواب نبشت بخط خویش و توقیع کرد و در زیر آن سوگند بخوردو آنرا نزدیک خواجه آوردندوچون جوابها را بخواند بر پای خاست و زمین بوسه داد و پیش تخت رفت و دست امیر را ببوسید و بازگشت وبنشست و بوسهل و بونصر آن سوگند

پیش داشتند خواجه آنرا بر زبان براند پس بر آن خطخویش نبشت و بوسهل و بونصر را گواه گرفت و امیر بر آن سوگند نامه خواجه رانیکوئی گفت و نویدهای خوب داد و خواجه زمین بوسه‌دادپس گفت باز باید گشت‌بر آنکه فردا خلعت پوشیده آید که کار ها موقوف است و مهمات بسیار داریم تا همه گزارده آید. خواجه گفت فرمان بر دارم و مواضعه با وی بردند و سوگند نامه بدوات خانه بنهادند ونسخت‌سوگند نامه و آن‌مواضعه بیاورده‌ام در مقامات محمودی که کرده ام کتاب مقامات، و اینجا تکرار نکردم که نسخت دراز شدی،، (۱)

چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه میفرمایند بیهقی صورت این مواضعه و سوگند نامه را بکتاب مقامات محمودی حواله میکند که متاسفانه فعلا نسخه ای از آنرا سراغ نداریم خوشبختانه صورت این مواضعه در کتاب (مجمل فصیحی) تالیف فصیح‌خوافی از نویسندگان و مورخین قرن ۹ نقل‌شده است نسخهٔ این کتاب بسیار نادر و تا آنجا که ما اطلاع داریم بچاپ‌نرسیده است دوست فاضل و ارجمند آقای حاجی محمد آقای نخجوانی دام افضالهم که الطاف بیکران ایشان در حق این نشریه همواره جاری و شامل هست قبول زحمت فرموده و نسخهٔ این سند تاریخی گرانبها را از روی کتاب مجمل فصیحی که نسخه‌ای از آنرا در کتابخانهٔ شخصی خودشان دارند استنساخ‌وبرای نشریه ارسال فرموده‌اند لذا ما شکر از لطف و مرحمت و معارفپروری دوست فاضل و محترم خود جناب آقای [illegible] علامه‌مند بتاریخ ایران مینمائیم.

نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز

خلاص فرمودن سلطان مسعود بن سلطان الماضی محمود خواجه فاضل احمد بن حسن المیمندی را از حبس پدر خود واو را وزارت دادن و خواجه

۱ـ چاپ آقای دکتر فیاض ص ۱۵۳ـ۱۵۴

احمد مذکور برینموجب مواضعه نوشت و هذه المواضعه مضمون آنکه این مواضعه ایست که بنده نوشته که وصول آن بر رأی عالی زاده الله علواً عرضه افتد وزیر هرفصلی جوابی باشد تا بنده شغل وزارت بدلی قوی پیش گیرد وچون امامی ودستوری باشد که باآن رجوع میکند که بهروقت ممکن نگردد بمزاحمت مجلس عالی تصدیع آوردن .

فصل اول

برای خداوند عالم سلطان بزرگ ولی النعم پوشیده نباشد اختیار بنده آن بود که باقی عمر زاویه گیرد وبدعوات خوب مشغول گردد که دولت عالی که بربنده رحمت فرمود واز قبض زحمت محنت بدان بزرگی باز خرید وبنده پیرو ضعیف گشته است وگاه توبه ودست از تصرف شغل دنیا بداشتن آمده اما چون فرمان عالی زاده الله علواً و نفاذاً بر آن جملست که ناچاره بشغل وزارت قیام باید نمود جز فرمان برداری چارهٔ نبود وبدین خدمت مشغول خواهد وآنچه حد بندگی ونیکو خواهی باشد دراین مدت بجای خواهد آورد

وبنده نوازی مجلس عالی که اسباب تمکین ساخته است واگر در بعضی از اشغال دیوانی تقصیری رود وبنده اندر آن قصدی نباشد عتابی نرود . جواب ما خواجهٔ فاضل را نه امروز می‌شناسیم که روزگار دراز است که ماویرا می‌بینیم وسیرت نیکوئی وی در منزلتی که بدان موسوم بوده میدانیم وحقها وی بدین دولت پوشیده نیست دل را بچنین ابواب مشغول نباید داشت ودر تمشیت امور وزارت جهد خویش می‌باید کرد در جمله و تفصیل از وی جز امانت ومناصحت متوقع نیست وبهیچ حال مارا باوی عتابی نباشد و انکاری نرود در کاری که ویرا در آن تقصیری نبود والسلام

فصل دوم

بررأی عالی پوشیده نباشد که وزیر خلیفت پادشاه باشد وهر چند فرمان

دهنده خداوند جهانست اما کارها باشد اندرین که وزیر را بمحل آن دانند که بی استطلاع رأی اندر آن مهم ایستادگی نماید وصلاح دولت نگاه دارد وچیزهاء دیگر است که بررأی عالی پوشیده دارند ودر پوشیده داشتن آن فسادها بزرگ باشد وبه بنده واجب باشد باز نمودن و کشف حالات کردن وایمن نیست که حاسدان ودشمنان در تفسیر صورت بنده کوشند اندرین هردو حال اگر رأی عالی بیند بر آنچه اصحاب غرض نمایند اعتماد نفرمایند وصلاح ملك ورعیت اندر آن دانند که بنده گوید ونماید وپیش گیرد.

جواب ازین ابواب دل فارغ باید داشت وخویشتن را اندر شغل وزارت ونیابت دیوان حضرت متمکن ومحترم باید دانست وبدلی قوی واستظهاری تمام کار می باید راند و پیوسته صواب وصلاح اعمال ممالك واولیاء حشم واصناف لشکر واموال خزاین وآن قدر اسبابی که تعلق به اعزه دارد وآنچه بفرزندان متعلق باشد باید نمود چه آنچه وی گوید وبسمع ما رساند بدان اعتمادها باشد وکس را زهرهٔ آن نیست که در چنین ابواب مداخلتی کند وچیزی سازد تادل فارغ دارد و السلام

فصل سیم

[illegible] می بیند که چندین راه انبساط پیش تخت ملك یافته اند ودر واعمال اموال سخن میگویند و[illegible] می سازند ومثالها و توقیعهای شناسند ومحل خویش در تمکنی [illegible] بدان محکم میگردانند که توفیری نه از وجه خویش [illegible] می نمایند وضرر آن سخت بزرگ است چه اگر در حال از طریق ظاهر رأی عالی را پسنده نماید وسودمند از راه [illegible] است سرتاسر همه زشت نامی وزیانیست اگر رأی عالی زاده الله علواً اقتضا کند فرماید تااین در برهمگنان بسته دارند واگر درین باب خواهند که خزانه را توفیری نمایند فرمایند تابابنده اولا رجوع کنند ووجوه آن باز نمایند تاآن توفیر از وجهی حاصل گردد که ثانی

الحال بفسادی وخللی ادا نکنند والسلام

جواب ما چون از اصفهان روی بدین دیار آوردیم. وهنوز استقامتی وانتظام احوالی واعتمادی ممالک را پیدا نیامده بود از شاگردپیشگان وخدمتکاران هر جنسی مردم پیش ما میرسیدند و کاری چنانکه مقتضی وقت بود میگذاردند امروز حالی دیگر است و الحمدلله که کار ملك برقاعدهٔ نظام گرفت همه دل مشغولیها بر خاست و فرمان یکرویه گشت پس از این هیچکس را تمکین آن نباشد که در پیش ما خارج حد خویش سخن گوید چه فرمان ما راست واما گذشته خواجه فاضل را ودیگران بندگان مانند شاگردان وی واگر کسی خواهد که از محل خود را ستر شود بدان رضا داده نیاید واو را بوجهی که حاجت افتد زجر فرموده شود وماخواجهٔ فاضل را رخصت دادیم تا آنچه واجب آید در تلافی آن خللی که روی نمایدبجای آورد

فصل چهارم

دیوان عرض ودیوان وکالت دو دیوان بزرگست باید که متولیان این دو دیوان کسانی باشند که خداوند عالم ادام الله سلطانه ایشانرا شاید و بنام ونان وجاه کفایت ومناصحت وامانت معروف باشند ومحاسبات ایشان معلوم بنده میگردد برادوار روزگار چه اندرین دو شغل گرانها رود باید فرمود تا این هردو دیوان پس از فرمان عالی اشارات ورأی بنده را مقتدا دانند و بر رأی خویش مستقل ومستبد نباشند

جواب رسم چنان رفته است که سخن در چنین ابواب باوزرا گویند ودر روزگار پدر سلطان ماضی همچنین معهود بوده است واین دو دیوان را هنوز ترتیبی داده نیآمده است ومتولیان نامزد نفرموده ایم وتا این غایت کاری میرانده اند نه برقاعده ومیخواسته ایم که دیوان وزارت را رونقی وقراری دهیم دیگر ابواب خود تبع آنست اکنون چون این مهم از پیش بر خاست وکار دیوانرا

نظمی وضبطی ونسقی پیدا آمد با خواجهٔ فاضل اندرین باب رأی میزنیم واین دو شغل را دو مرد بکار آمده و بانام باستصواب خواجهٔ فاضل نامزد کنیم و فرمائیم تا برمثالهاء وی کار کنند ودر دخل وخرج وحل وعقد و خفض ورفع بادیوان وزارت رجوع کنند تاخللی نیوفتد و تضییعی نرود چه اگرنه بدین جمله باشد وخواجهٔ فاضل اغماضی کند وبرسبیل مساهلت رود بهیچ حال رضا داده نیاید وباوی عتاب رود

فصل پنجم

اولیا و حشم نصر هم الله همگنانرا ولایت ونعمت یسارو و بیستگانی مشاهره‌هاء گران هست واز حسن رأی عالی بهره‌مند وآن انعام بدان سبب ارزانی داشته‌اند تادست کوتاه باشند وحمایت نگیرند وبرعایا ستم نکنند واندر اعمال ولایتها که برسم مقطعان باشد نایبان ایشانرا تصرفی نباشد ودستها کوتاه ماند ودر آنچه دارند بحکم ومال باز ایستند وبدان قناعت کنند و اگر روا داشته آید که نایبان ایشان دستها برگشایند ولایت ورعیت را بعرض رسانند ودر چنین ابواب توسطها کنند ضرر آن به بیت‌المال باز گردد وسخت بزرگ خللی باشد وولایت ویران شود ورعیت مستاصل گردد

جواب در حمایت فرزندان ما برحمت اولیاء وحشم بسته‌است وبهیچ حال رضا داده نیاید که یک دست زمین حمایت گیرند خواجه فاضل باید که درین باب اندیشهٔ نمود دارد وهمداستان نباشد که حمایت کنند و حمایت گیرند و آنچه واجب است اندرین باب تقدیم باید کرد ونباید که هیچ ابقاءومسامحت رودونخست از فرزندان ما درباید گرفت پس از دیگران و اگر از جائی تعذری رود بی حشمت باز باید نمود تا آنچه رای واجب دارد فرموده شود .

فصل ششم

رسم چنان رفته است که صاحب بریدیها و مشرفیها که خداوند عالم ارزانی دارد بندگان وخدمتکاران را فرمایند اما نایبان ایشان باید که از دیوان بنده روند تا کسانی باشند امین معتمد که بنده ایشانرا بشناسد و باعمال مطابقت بکنند در بیرون اموال دیوان و متولیان این اشغال باید که بر مشاهره که مطلق باشد اختصار کنند وزیادتی و منافع خویش اندر آن خدمت بکار ببرند.

جواب بر رسمی که رفته است درین باب زیادتی نتوان آورد هم بر آن جمله که در عهد سلطان ماضی بوده قرار می باید داد واز رسم بیشتر تجاوز نباید کرد.

فصل هفتم

هر چند بندگانرا اگر چه محل قربت دارند نرسد که از خداوند [illegible] کلی خواهند و در تمشیت اعمال و مهمات وثیقت جویند اما در حق اصحاب دیوان وزارت این رسم رفته است و نا معهود نیست اگر رای عالی ببیند بنده را این تشریف ارزانی دارند تا بنده مستظهر گردد و بانواع بفراغ دل بدین خدمت مشغول [illegible]

جواب ما خواجه فاضل را بدین مسألت اجابت فرمودیم و آنچه [illegible] نوشتیم همی گوید ابو سعید مسعود بن محمود که والله الطالب الغالب [illegible] الرحیم که ابوالقاسم احمد بن الحسن را برین جمله نگاه داریم و [illegible] آشکارا پیدا نیاید رأی نیکوی خویش را درباب وی نگردانیم و [illegible] حاسدان و دشمنان را بروی نشنویم وخدای عز وجل را برین جمله گواه گرفتم و کفی بالله شهیدا

کتبه بخطه

(نسخه سوگند خواجه ابوالقاسم احمد بن الحسن)

بسم الله الرحمن الرحیم

ان الذین یشترون بعهدالله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئك لاخلاق لهم فی الاخره ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمته ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم بایزد و بزنهار ایزد و بدان

خدای که پیغمبر را علیه السلام براستی بخلق فرستاد بدان خدای که نهان و آشکار را داند که من که ابوالقاسم احمد بن الحسنم با خداوند عالم سلطان بزرك ولی النعم ابو سعید مسعود بن محمود راست باشم باعتقاد نیت و وجوه معاملت وبا دوستان او دوستی کنم وبا دشمنان دشمنی پیوندم و در هر چیزی که بصلاح تن وملك و دولت وی ومصالح اسباب فرزندان و اولیاء حشم و اصناف لشکر ومال وملك وی بازگردد اندرآن سعی تمام کنم و در شغل وزارت که برمن اعتماد فرموده طریقهٔ امانت سپرم وخیانت نکنم وخویشتن را اندر تضییع مال آن خداوند هیچگونه توفیر نکنم و نگیرم در جلب اموال ودخل ولایات وی آنچه جهد و جد است بجای آورم و با [illegible] حشم وی مطابقت نکنم در چیزی که ضرر آن بوی [illegible] و مخالفان وی چون [illegible] وملوك اطراف اگر سخنی [illegible] بفرمان عالی کنم و بر پوشیدگی کاری [illegible] که از آن فسادی بملك وتن وی باز گردد و این شرایط رایگان [illegible] بجای نیاورم از خدای عز وجل وحول قوهٔ وی بیزار باشم و بر قوت وحول خویش اعتماد کردم وهر نعمت وخواسته که دارم از صامت و ناطق وتا آخر عمر بسازم بسبیل اگر این سوگند را دروغ کنم هرزن که دارم و تا آخر عمر بخواهم بروی بسه طلاق باشند واگر این سوگندرا دروغ کنم و یا رخصتی جویم و یا استثناء کنم این سوگندان از سر لازم آید و نیت من اندرین سوگندان که خوردم نیت خداوند عالم سلطان اعظم ابوسعید بن محمود است و خدای عز وجل را برین سوگند که خوردم گواه گرفتم وکفی بالله شهیداً و السلام